۳۷. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۱۰/۲۲)

موضوع: ش‌نب‌ه،۲۲ دی ۱۴۰۳ - (۱۴۰۴-۱۴۰۳) سال تحصیلی

- پیش‌گفتار(چکیده)
- چهار مؤلفه در استنباط فقهی؛ تقریر، تأیید، تدلیل، اختیار
  - لزوم تفکیک مراحل استنباط در نقد بحث رویت هلال
  - تفکیک مقام دلالت روایات از مقام سند روایات
  - برخی فوائد نقل روایات ضعیف ای موضوع
  - قرن بیستویکم، قرن ترکیب
  - اتکاز عقلائی در بحث ترتب

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
مراحل استنباط در مسائل فقهی.

موضوعات فرعی:
چهار مؤلفه برای استنباط فقهی؛ تقریر، تأیید، تثبیت و اختیار. تفکیک مقام دلالت روایات از مقام سند، برخی فوائد نقل روایات ضعیف ای موضوع، نام گذاری ِقرن بیست و یکم به قرن تلفیق و ترکیب، بحث ترتّب و ارتکازی بودن ِآن

چهار مؤلفه در استنباط فقهی؛ تقریر، تأیید، تدلیل، اختیار

لزوم تفکیک مراحل استنباط در نقد بحث روی هلال

(00:25)

جزوه‌ای را که مصباحی از مصابیح العلوم بود بحث می‌کردیم. ظاهراً تنبیه دوم را هم خواندیم. به تنبیه سوم که رسیدیم عرض کردم دو بحث را هم به مباحثه اضافه کنیم تا تمام بشود. یکی بحث خسوف و کسوف بود. یکی هم روایت ابن راشد بود. اگر زنده بودیم این دو را مباحثه می‌کنیم. بحث کسوف یک جلسه مباحثه شد، بعدش خصوصیت هلال ماه جمادی الاولی پیش آمد. جلسه دویست و شصت و چهار درمورد خسوف و کسوف بحث شد. از دویست و شصت و پنج تا دویست و هشتاد و دو و سه دوباره در جلسات متعددی بحث برگشت. ان شاءالله برای کسانی که می‌خواهند بحث را تکمیل کنند انافع باشد. الآن هم پنج نفر از اعزه ای شش نفر، نظرهای خوبی ارسال کرده‌اند. بالفعل موجود است. من هم همه را گذاشتم. دو جا هست که آقایان زحمت کشیده‌اند. یکی همین کانال و دیگری انجمن است. علی ای حال در معرض قرار گرفته است. در فدکیه هم برای یک نظرش صفحه‌ای جدا شده تا آقا خودشان ادامه بدهند. جلسات مباحثه هم ذیل جلسه فرمایشات اعزه آمده است. لذا الآن پنج ای شش نظر بالفعل در این بحث‌هایی که ما بودیم داده‌اند. ان شاءالله همه اینها را با دقت ملاحظه کنید و بررسی کنید. نکته‌ای که به محضر شما به‌عنوان تذکر و یادآوری عرض می‌کنم، این است: من که نصف النهار شاخص را عرض کردم، چندبار دیگر خدمت شما گفته ام؛ ما قبل از بیست سال پیش مباحثه‌ای داشتیم. سال‌های اولیه‌ای بود که این کتاب مرا سالات چاپ شده بود. من مشهد مشرف بودم، این کتاب را دیدم و خریدم. شاید هم گفتم وقتی می‌رفتم صبح زود بود. در خیابان پشت شیشه کتابفروشی دیدم ولی در بسته بود. چون شایق بودم رفتم و برگشتم تا وقتی باز شد کتاب را بخرم. همان اوائل این را خریدم و مطالعه کردم و بعد مباحثه کردیم. فرمایشات ایشان، دیگر اعزه در ذهن من بوده و خرد خرد روی آن فکر می‌شد. این احتمالی هم که عرض کردم نصف النهار مشخص داشته باشیم، بعد از طی مراحلی و ملاحظه لوازم وجوه دیگر بود. گاهی آدم می‌بیند که قانع نشد. در فضای بحث همه حرف‌ها را می‌بیند ولی قانع نمی‌شود و ذهنش به‌دنبال اقناع می‌گردد.

وقتی یک وجه و قولی می‌آید، در فضای مباحثات فقهی چهار مرحله طی می‌کند. عباراتی هم که علماء بزرگ وقتی بحث‌شان را سر می‌رسانند، شاهد عرض من بود. یک جایی هست می‌گویند حرف این است، یعنی اجتماع علیه النص و الفتوی. در اینجا معنا ندارد بگویند اظهر، اقوی، لایخلو من قوة و .... اما بسیاری از موارد است که در فضای فقه به این صورت نیست که «اجتماع علیه النص و الفتوی» باشد. لذا آن جا بحث مفصل صورت می‌گیرد و خروجی آن «لایبعد» می‌شود، «لایخلو من وجه» می‌شود، «الاقوی»، «قوی» می‌شود. شاید بالای ده تا تعبیرهای مختلفی هست که الآن در زمانی‌که ما عروه و حواشی را داریم، تقریباً خیلی از آن‌ها به‌صورت اصطلاح درآمده و بعضی از آن‌ها هم در کتب فقهی قدیم یک سابقه‌ای دارد اما نه به نحو اصطلاحی. به نحو ارتکازی که آن فقیه در آن

فضا به ذهن شریفش آمده است.

برای هر بحث فقهی و فرعی که مطرح می‌شود، چهار شأن هست. همه شما به این چهار شأن مستحضر هستید. معمولاً وقتی اساتید مکاسب را درس می‌دهند، می‌گویند مرحوم شیخ نگفت «دلّ»، گفت «یؤیّد». مویّدات غیر از ادلّه است. تقریری یک وجه باز غیر از دلیل است. چهار شأن است. عرض کردم ما هر چه مباحثه کردیم در مقام دو شأن از آن‌ها درآمدیم. یکی مقام تقریری این وجه بود؛ خوب این را توضیح دادیم تا معلوم باشد که مقصود از آن چیست. دوم تأیید آن است. تدلیل و استدلال تثبیتش مرحله خاص خودش را می‌خواهد. مهم‌تر، بعد از این‌که برای آن دلیل پیدا شد –غیر از شواهد و تأییدات- مرحله بعدی این است که حالا این وجه مختار هست یا نیست. در همان جا چرا «اقوی» و «اظهر» می‌گویند؟ یعنی وقتی فضای بحث باز شده، تقریر شده و دلیل بر آن هم تمام بوده، تأییدات هم برای آن بوده، اما باز نتوانسته در حدی که مختار قرار بگیرد پیاده بشود. مثلاً می‌گویند اظهر این است ولو مانعی ندارد بر دیگری دلیل تمام باشد. مویّدات هم داشته باشد اما به‌عنوان مختار نباشد. در مانحن فیه هم همین‌طور است. یعنی شما می‌توانید همه بحث‌ها را جلو ببرید، نصف النهار خاص را تقریر بکنید، برایش شواهد و مویّدات بیاورید، تثبیتش بکنید و بگویید دلیل اثباتی تمام شد، درعین‌حال مختار نباشد. چرا؟ چون مختار، به این قول یک نحو انحصار می‌دهد. می‌گویید این قول مختار است. مختار است یعنی منحصراً این خروجی بحث است.

در مانحن فیه من اصرار بر این دارم که شما از اول به‌دنبال مختار نروید. چرا؟ چون بحث ثبوتی خودش گزینه‌های ثبوتی دارد. گزینه‌های ثبوتی در عرض هم هستند با مرجّحاتی و نواقصی. گزینه‌های ثبوتی‌ای که در عالم مالکات احکام هر کدام مصالحی دارند و مفاسدی هم دارند. این مشکل را دارند. ولذا در بحث رؤیت هلال - تا جایی که من فعلاً می‌فهمم - انتظار مختار داشتن نیست. این انتظار کلاس فقه که نوعاً این جور است، نباید اینجا باشد. یعنی اگر بتوانیم چند وجه را از مراحل قبل از مختار بودن و قبل از وجه منحصر خروجی بودن سر برسانیم خیلی کار کرده‌ایم؛ مراحل تقریر درست بحث، مراحل پیدا کردن مویّدات و شواهد آن بحث، و مرحله تثبیت آن؛ یعنی بگوییم دلیل بر این قول تمام است. وقتی می‌گوییم دلیل تمام است، یعنی مجتهد می‌بیند که می‌تواند این را به شارع نسبت بدهد. یعنی حجت دارد.

شاگرد: سه مرحله تقریر و استدلال و تثبیت را توضیح می‌فرمایید.

استاد: این‌ها یکی بود. تقریر و استدلال و تثبیت هر سه مرادف کار بودند. چهار شأن هست؛ شأن تقریر، شأن تأیید، شأن تثبیت و شأن اخیرای که به‌معنای انحصار و تنها قول منحصر می‌شود. عرض می‌کنم معلوم باشد ما که این قدر زحمت می‌کشیم، گاهی فرمایشات طوری می‌شود که می‌خواهیم بگوییم تنها نظر و وجه منحصر مختار این است. از برخی از کلمات این جور استیناس کرده‌ام. اصلاً این جور نیست. اگر عباراتی را که قبلاً عرض کردم را ببینید، اصلاً تأکید دارم بر این‌که وقتی صحنه را به‌خوبی تقریر کنیم، می‌بینیم ثبوتاً چند وجه داریم که می‌توانند در عرض هم باشند؛ موضوعات طولی و انشائات طولی جای خودش، نه، موضوعاتی در عرض هم هستند که می‌توانند تقریر ثبوتی داشته باشند.

حالا که تقریر ثبوتی شد، اول مویّدات را بررسی می‌کنیم. من یک روایتی از انس ارسال کرده بودم، آقا با علامتی فرموده بودند از انس شاهد می‌آوری؟! ببینید وقتی ما در شأن مویّدات هستیم کاری به سند نداریم. ما فقط با دلالت کار داریم. این معلوم باشد. خدا گواه است قبل از این‌که ارسال کنم من توجه به انس داشتم اما بحث این نیست که چون انس است نباید از او اسم برد. وقتی در مقام دلالت یک کلام هستیم –قوت دلالت و ضعف دلالت- فعلاً کاری به سند نداریم. دلالت جدای از سند است. حتی روایتی که قاطع هستید موضوع است. وقتی می‌خواهید بحث دلالت این روایت موضوع را بکنید، دیگر کاری به سند ندارید. می‌گویید دلالتش این است ولو دروغ صد در صد باشد. در شأن مویّدات و شواهد ما اصلاً کاری با سند نداریم. برای ما اندک مناسبتی کافی

است. چرا؟ چون می‌خواهیم مستندات یک بحث را ممتع کنیم. هر کسی بعداً این بحث را می‌بیند هر چه قطعاً راجع به این است و هر چه احتمالاً راجع به این بحث هست را بیاوریم. اما وقتی راجع به این بحث است، دلیل هم هست؟ نه، لازم نکرده است. بلکه می‌تواند موئدات باشد. موئد قطعی، موئد احتمالی و ... را جمع آوری کنیم. بعد دلیل فقهی تام را می‌بینیم. دلیل فقهی تام یعنی حجت بر کسی که این نظر را می‌دهد تمام می‌کند. این دلیل می‌شود. بعد موازنه و اختیار است. چرا شما وقتی به متعارضین می‌رسید، می‌گویید مخیّر هستیم؟ «اذن فتخیّر» یعنی چه؟ یعنی فعلاً شارع به شما اجازه داده که وقتی می‌خواهید بگویید، نسبت به هر دو مخیّر هستید که به‌عنوان تام الحجّه بودن بگویید، اما هنوز بحث پایان نیافته است. با این‌که از حیث احتجاج عند الله حجت تخییری بر شما تام شده، ولی می‌توانید سراغ مرجّحات بروید. رجوع به مرجّحات لازم است؟ طبق قول کسانی که می‌گویند چاره‌ای نیست، باید رجوع کند. اما مثل صاحب کفایه که می‌گفتند رجوع به مرجّحات ندبی است یعنی هنوز باز مختار شما می‌تواند اعمال مرجّحات ندبیه باشد و بین اطراف تخییری یکی را مختار خودتان قرار بدهید؛ از باب استحباب احتجاج عند المولی. نه از باب این‌که اگر نکردیم حجت ندارید. این‌ها ظرافت کاری های بحث است.

شاگرد: این‌که فرمودید چند گزینه ثبوتی داریم، یعنی خروجی بحث این است؟

استاد: نه، این‌که چند گزینه ثبوتی داریم یعنی می‌خواهیم فعلاً بیان کنیم که ببینید، این گزینه‌های ثبوتی در مرحله تقریر وجوه است، نه تأیید و شواهدش است، و نه تدلیل بر آن است، و نه مختار است. بلکه فقط تقریر است. یعنی تصور کنید که موضوع چیست و اگر حکم شارع بود این حکم چطور انشاء می‌شود، در چه فضا و بستری که این احکام می‌تواند باشد.

شاگرد: بالأخره در نهایت می‌خواهیم عمل کنیم، این عمل هم چند گزینه دارد یا یک گزینه دارد؟

استاد: اگر در آخر کار از حیث ادله اثباتیه، به دو-سه تثبیت رسیدیم که تام الدلاله شد به‌نحوی‌که شما حجت داشته باشید که نظر شارع طبق فلان روایت تامه و معتبر این است، بله می‌توانیم عمل کنیم. مخیّر می‌شویم. اما اگر تثبیت و دلیل تام بر این‌ها سر نرسید، یک وجهی که تنها دلیل برای آن سر رسیده، هم مدلل و مستدل علیه می‌شود و هم مختار می‌شود. یعنی تنها وجه منحصر می‌شود و چاره‌ای ندارید آن را انتخاب کنیم.

شاگرد: در این بحث به این مرحله می‌رسیم که در نهایت باید یکی را انتخاب کنیم یا نمی‌رسیم؟

استاد: این برای شما مجتهدین است. من که طلبه هستم و تنها کتاب می‌خوانم و رفت‌وبرگشت می‌کنم، اصلاً از من انتظار نمی‌رود که برسیم. من فقط می‌گویم این‌ها هست. شنیدنی ها، فکر کردنی ها این است. اما این‌که برسیم یا نه، برعهده شما است. مکرر هم عرض کردم؛ تلاش من طلبه این است که یک بحثی است که خروجی آن برای امت اسلامی مفید است؛ نه فقط برای این‌که حوزه از حیث بحث رؤیت هلال ممتع بشود. به گمانم فایده‌ای به این صورت دارد. لذا ما مبادی بحث را می‌آوریم، اگر در آینده هم فایده داشته باشد، مقصود ما این است. یعنی ما طلبه‌ها با تفحص خودمان زحمت کشیده باشیم منابع و مستندات را تا حد توانمان در منظر شریف آیندگان گذاشته باشیم. حالا ده سال بعد، پنجاه سال بعد...؛ بحث ممتع شده باشد و ما در این کمک کنیم تا آن‌ها بتوانند راحت‌تر فکر کنند و به یک نظری برسند؛ مخصوصاً در مرتکزات.

شاگرد: ثبوتی که براساس روایت موضوع ساخته بشود... .

استاد: من که نگفتم ثبوت براساس روایت موضوع ساخته بشود. منظورم دلالت بود. ثبوت یک بحث دیگری است. من عرض کردم دلالت و سندش را کار داریم. دلالت و سند چه ربطی به ثبوت دارد؟! حتی چه ربطی به تقریر دارد؟! دلالت این است که کلامش چه می‌گوید. این دروغ گو دروغ

گفته، اما دلالت کلام دروغ او چیست. کاری به ثبوت ندارم.

۲درگاش: در تقریر را نفرمودید. ولی فرمودید روایت موضوع در تأیید می آید.

تفکیک مقام دلالت روایات از مقام سند روایات

استاد: نه، من این را نگفتم. ببینید گفتم باید احتمال تأیید در آن باشد. در دروغ که احتمال تأیید نیست. من چرا دروغ را گفتم؟ گفتم آقا گفته اند چرا از انس تأیید میآوردی؟ اینجا گفتم از انس تأیید میآوریم چون بحث ما سر دلالت یک حدیث است. بعد طردا للباب این را اضافه کردم. نه اینکه از دروغ بیاوریم. قطعاً در دروغ احتمال تأیید نیست. از باب طردا للباب گفتم که بحث دلالت به قدری مستقل از سند است که حتی اگر دروغ باشد باز دلالتش متفاوت است. دروغ باشد یعنی احتمال تأیید هم در آن نیست و از بحث ما خارج است. طردا للباب یعنی باب جدا بودن فضای دلالت از سند؛ اینجا طردا للباب گفتم. جدا بودن فضای دلالت از سند، طردا للبابش این است که حتی اگر دروغ باشد ما میتوانیم راجع به دلالت دروغ که احتمال تأیید قطعی هم ندارد، بحث کنیم. ما هم نمیآوریم، مگر کسی که دیوانه باشد که از موضوع قطعی بخواهد تأیید بیاورد. من تأکید کردم که احتمال تأیید داشته باشد. روایت انس برای مانحن فیه خوب است. چرا؟ چون قطع به وضعش که ندارید. انس ضعیف است. اگر قاطع شدید که موضوع است، آن را نمیآوریم. اما چون در کتب هست، آن هم در کتب روائی شیعه از او نقل شده است، درست است که انس عامی است ولی محدثین شیعه آن را در کتب شیعه برای ما گذاشتهاند. به گمانم از بحارالانوار و اینها آوردم.

برخی فوائد نقل روایات ضعیف ای موضوع

شاگرد: روایتی هم که قطعاً موضوع است، اگر محدوده وضع آن را بدانیم باز احتمال تأیید دارد. مثلاً در آن بره این لغت این معنا را داشته است.

استاد: بله، این درست است. من این را میگفتم بعد دیدم آقایانی که اصطلاح جدید دارند، برایش تعبیری به رکورد میکردند. یعنی دروغ ترین چیزی که قاطع هستیم دروغ است، در اخبار به خودش یک رکوردی اختصاص میدهد که پشتوانه اش بسیاری از راست ها است. این مطلب مهمی است. مثالش را هم زدیم؛ مثلاً میگویند آیا راست است که معاویه را بالای منارہ شغال خورد؟! گفته بودند اولاً معاویه نبود، یوسف سلام الله علیه بود. بالای منارہ نبود، درون چاه بود. ثالثاً شغال نبود گرگ بود. رابعاً اصل همه اینها دروغ بود، برادرها آن کار را کردند. در آیه شریفه دارد: «بِدَمٍ كَذِبٍ»[1]؛ دمش هم کذب بود.

خب الآن ببینید؛ همین یک رکورد به خودش دروغ را اختصاص میدهد اما از دلش قضیه حضرت یوسف، چاه و ... در آمد. همه اینها چیزهای درستی است. ولی خب فرمایش ایشان درست است؛ دروغ هایی که به خودش رکورد اختصاص داده را حرفی ندارم، ولی اگر فرمایش آقا مطلق باشد ذهن من همراهی نمیکند. ببینید ما دروغ هایی داریم که هنوز در فضای محاورات بشریه به خودش رکوردی اختصاص نداده است. آن جا عقلائی نیست. آن جا «الباطل یموت بترک ذکره» است. مصداق دارد، مصداق خیلی خوبی. اینجا نباید ما کمک کنیم تا یک دروغ جا بگیرد. مگر موارد خاصه ای که شما بفهمید از این دروغ میتوانید برای راست های دیگر تأیید بیاورید.

شاگرد: لفظی مثل غنا را میدانیم در روایتی که وضع شده ولی معنای آن را نمیدانیم. از این روایت میتوانیم برای تعیین معنای غنا استفاده کنیم؟ با اینکه علم داریم این روایت موضوع است.

استاد: یعنی میدانیم در ذهنیت کسانی که از این واضع، روایات را تلقی میکردند، مفاهمه صورت میگرفته است. این مانعی ندارد. من شواهدی هم دارم یعنی روشن میکنند که این لغت در آن فضا این معنا را داشته است. در این کسی تردید نمیکند. شاهد فرمایش شما، چند مورد را در مباحثه آوردهام. چون دیدم من اینها را میگویم ، بعد میگویند: چه دلیل هایی میآورند! من که اصلاً نمیخواهم بهعنوان دلیل بیاورم. در بحث قرائات من جزیره خضراء را مکرر عرض کردم. میگویند جزیره خضراء یک حدیث دروغ کذا است. درحالیکه ما فرض میگیریم کل جزیره خضراء دروغ است، ولی خلاصه علامه مجلسی میگویند این در خزانه امیرالمؤمنین بوده است. وقتی وضع و جعل و دروغ گفتنش حدود قرن ششم و هفتم است. خب وقتی در این فضا دروغ گو میآید و در خزانه امیرالمؤمنین ثبت میشود ومرحوم نوری آن را ترجمه میکنند، این دروغ میگوید تمام این قرائات همه به امیرالمؤمنین بر میگردد. خب باید دروغی جعل کند که در آن فضا ذهنیتها از او بپذیرند؟! ببینید ما نمیخواهیم

بگویی‌م راست است. می‌خواهی‌م بگویی‌م این فضا بود؛ قبل از قرن یازدهم فضا این بود. جاعل جزیره خضراء از او می‌آمد که این را بگوید. همچنین فقه الرضا و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری سلام الله علیه. چرا این احادیث را آورده‌ی‌م؟ این‌ها که دلیل نیست، اما این را می رساند که چه کسی حاضر است بگوید فقه الرضا برای سنی ها است؟! هیچ کسی حاضر نیست. خب برای چه کسی است؟ باید سر جایش مفصل بحث بشود. ولی در فقه الرضا این هست که در آن زمان این توان بوده که دو قرائت را مطرح بکند و هر دو را هم تصحیح کند. بعد شما بگویید احتمالاً اینکه جناب حسین بن روح گفته سه جای آن را قبول ندارم، یکی اینجا است! مانعی ندارد، درعین‌حال هم تصریح نیست. ولی خب ایشان به‌صورت مبهم فرموده است. تفسیر الامام هم همینطور است. تفسیر الامام علیه‌السلام مستند به کیست؟ انواع مطالبی است که بحث کرده‌اند. حتی اگر قاطع بشوی‌م که فقه الرضا موضوع است، قاطع بشوی‌م که تفسیر الامام موضوع است، درعین‌حال بعد از قطع، می‌بینی‌م فضای آن زمان فضایی بود که واضع و جاعل به این صورت بوده است. آن هم فضای شیعه، نه فضای اهلسنت. چون می‌خواست برای شیعیان وضع کند. واضع می‌دید در فضایی که می‌خواست برای آن‌ها وضع کند، ابا‌ء ندارند که بگویند «کل القرائتین حق؛ غُلف و غُلُف». ابائی از این ندارد که بگوید «ارجلکم/ ارجلَکم». هر دوی آن‌ها کلام خدا است. حکم خدا است. همچنین روایت اشعثیات که عرض کردم. این روایت هم همینطور است. جالب است؛ عنوان اشعثیات چه بود؟ «باب غَسل الرجلین»؛ یک باب به‌عنوان غسل آورده بودند. صحبت در تأیید این‌ها نیست. صحبت در این است که اگر قاطع به وضع هم باشی‌م ولی ذهنیت را می‌گوید. تا این اندازه قبول است. اما ما نباید در کوبیدن میخ یک دروغ کمک کنی‌م. این حرام است. این غیرعقلائی است. اما از مواردی‌که به خودش رکوردی ثبت داده، می‌توانی‌م کامل استفاده را بکنی‌م؛ تاریخیت آن و غیر آن را در استفاده‌های مختلف علمی به کار بگیری‌م.

شاگرد: آن هم مربوط به جهات صدقش هست. آن‌ها کذب نیست.

استاد: احسنت. یک کاشفیت صدق دارند. یعنی الآن این دروغ کاشف کلام از مدلول نیست، بلکه کاشف کلام از زمینه است. الآن زبان شناس ها بافت می‌گویند؛ «Context». آن بافت و زمینه‌ای که این کلام دروغ در آن محاوره شده، کاشف بسیار مهمی در فرهنگ آن‌ها و لغات آن‌ها و معانی ای که بین آن‌ها رد و بدل می شده.

شاگرد: رکورد یعنی پیوند با این بافت؟

استاد: نه، در زمان ما خیلی از اصطلاحات برنامه‌نویسی استفاده می‌شود. بانک اطلاعات غیر از صرف جدول است. در بانک‌های اطلاعاتی که می‌خواهند اطلاعات را ثبت کنند، اول یک ستون‌هایی برای نظم دهی و مدیریت داده‌ها درست می‌کنند. بعد از این‌که یک جدول با پنج ستون درست کردند، بعد داده‌های شخصی را وارد می‌کنند. هر داده‌ای یک ردیف می‌شود. به هر ردیف رکورد می‌گویند. من که فرمایش آقا را دیدم ذهنم به اینجا آمد. الآن با اصطلاحات امروزی رکورد می‌گویند. مثلاً چرا می‌گویی‌د رکوردر ثبت می‌کند؟ ضبط صوت، ضبط می‌کند و ثبت می‌کند. رکورد یعنی به‌عنوان یک داده در یک جدول دارای فیلدهای کلی ثبت می‌شود. مثلاً آلآن که به درب خانه می‌آیند و آمارگیری می‌کنند ای شرکت برق و گاز می‌آید، در موبایلش یک جدول دارد. جدول او فیلدها و ستون‌هایی دارد؛ مثلاً تاریخ ثبت، ثبت قبلی، ثبت بعدی، شماره کنتور و ... . هر کدام از این‌ها در یک فیلدی ثبت می‌شود. ولی خانه شما یک رکورد می‌شود. ستون و ردیف می‌گویند؛ در جدول بانک اطلاعات، در ستون‌ها کلیات و انواع چیزهایی است که باید ثبت کنید -انواع داده اصطلاحی نه، انواع چیزهایی که شما در این جدول ثبت می‌کنید- و رکوردش شخص آن داده‌ای است که به آن جدول می‌آید و خودش را به‌عنوان یک داده ثبت می‌کند. هر دروغی باشد، برای خودش دروغ است ولی یک رکورد داخلش هست. یعنی در جدول بانک اطلاعاتی شما یک شماره‌ها را به خودش اختصاص می‌دهد و به این فیلدها مقدار دهی می‌کند. حالا برخی از فیلدها خالی است و برخی از آن‌ها پر است. چون این اصطلاح در ذهنم بود، وقتی بعضی از اساتید دیدم ذهنم فوری سراغ این رفت. چون ناظر به اطلاعات امروز است. امروز

روش کتابخانه‌ای می‌گویند. ظاهراً چون ایشان مطلع بر اینها بودند می‌گفتند. الآن ثبت های کتابخانه‌ای هم به این صورت است. عمده کتابخانه‌ها، رشدشان و پیشرفتشان و بلکه کمک آنها به پیشرفت برنامه‌نویسی و ثبت اطلاعات، همین نظم کتابخانه‌ها است.

شاگرد: دیوبندی می‌گویند.

استاد: خود شناسه همین است. البته شناسه در بانک اطلاعات تنها یکی است. ID که می‌گویند همین است. یعنی وقتی شما یک جدول درست می‌کنید، اگر جدول خیلی دقیق و تامی باشد یک فیلد آن، ID است. این فیلد ID یعنی برای رکوردها شناسه ای می‌گذاری، شماره منحصر به فرد. ولذا نمی‌توانی دو یک چیز را دوبار تکرار کنی. ID و شناسه در بانک اطلاعات اصطلاح خاص خودش را دارد. صرفاً رکورد یکی از فیلدها است که یک عدد منحصر به فرد را به هر رکوردی نسبت می‌دهیم تا این رکورد دیگر نتواند تکرار بشود.

شاگرد: کتابخانه‌ای را در مقابل توصیفی و تحلیلی می‌فرمایید؟ مثلاً در پایان نامه ها می‌گویند روش تحقیق کتابخانه‌ای و ....

استاد: شاید این باشد. چون من خیلی با اینها مانوس نبودم ولی برخورد کرده‌ام.

---

[1] وسف۱۸

قرن بیستویکم، قرن ترکیب

(32:36)

شاگرد۲: توضیح همه این مطالبی که فرمودید میتواند این باشد : اوّل اینکه پایه را تکوین قرار بدهیم؛ پایه حلول ماه قمری. دوم: میزان را شب بگیریم. سوم: تا جایی که بتوانیم از تکوین دست برندارییم مگر در ضرورت. چهارم: در موارد ضرورت سراغ زوال هر بلد برویم. پنجم: اگر اینجا استهجان پیدا کرد به یک بیانی سراغ زوال واحد برویم. همه اینها در یک گزینه جمع باشد.

استاد: احسنت. ببینید الآن بهخصوص در شروع قرن بیستویکم به این صورت شده؛ هر قرنی نهضت یک چیزی است. من در جایی تصریح ندیده ام. اما در ذهن قاصر من این است که اگر بخواهیم قرن بیستویکم را نام گذاری کنیم قرن ترکیب است. یعنی قرن بیستم بحثها را کردهاند، بهخصوص در این علوم هوش مصنوعی و کامپیوترها، ولی قرن بیستویکم قرن تلفیقات است. یعنی عدهای با زور یک چیزی را بردهاند و میخواستند سر برسانند. ناظرین دیدند هر دوی آنها درست است؛ از هر دوی آنها کار میآید لذا آن دو را با هم تلفیق کردند. در هوش مصنوعی هم عرض کردم. مثلاً بهدنبال شبکه عصبی برویم یا نه؟ الآن نسل جدید بهصورت تلفیقی است. میگویند چرا مدام بگوییم این یا آن؟! از هر دو کمک میگیریم و فوائد هر کدام را سر جایش در نظر میگیریم و با هم پیچ و مهره میکنیم. اتفاقا این بحثهایی که گفتم برای فرمایش شما در آینده نافع است. یعنی قرار نیست آیندگان از ارتکازات خود از ادله شرعیه دست بردارند. از چیزهایی که ما فراهم میکنیم و در نظر آنها میآید این است که ارتکاز جامعی که دارند تلطیف میشود و قوی میشود و همین کار شما را انجام میدهند. یعنی بین چندین وجه به نحو بسیار هماهنگ یک خروجی ترکیبی میگیرند. ترکیبی ای که از همه اینها کمک گرفته است.

شاگرد۲: کار من نیست کار شما بوده و من آنها را نوشته ام.

استاد: اتفاقا آقا که فرمایششان را در جلسات گذشته خواندم، در جلسه قبل به من نوشته ای دادند و فرمایششان این بود قبلاً من نصف الناهار معین را در کرده بودم، الآن آن را میخواهم تأیید کنم. این به همین معنا است. به تعبیر شوخی وقتی میخواهید یک وجه علمی را نقد کنید باید بی رحم باشید. از بی رحمی هایی که خوب است همینجا است. در نقد علمی نباید بگویند این وجه علمی را رها کنید، بیچاره چه تقصیری کرده؟! بلکه در مقام نقد یک وجه علمی باید بی رحمی کنند. در مقام توجیه هم باید تا ممکن است آن را توجیه کنند تا تصورش و موئدّاتش تام بشود. بعد از اینکه از ناحیه تصور خودش و تقریرش، و از ناحیه موئدّاتش هر چه محتمل بود که به این مربوط باشد را جمع کردیم، حال مرحله سوم است؛ یعنی ببینیم میتوانیم بین همه اینها دلیلی پیدا کنیم که به شارع هم نسبت بدهیم. این هم مرحله سوم است که اگر حالت انحصاری نگرفت، تام است. اما اگر حالت انحصاری هم گرفت مخاتر در بحث میشود.

شاگرد: در فضای ثبوت و تقنینش سه مؤلفه اصلی در کلامتان بود؛ یکی تکوین را در نظر بگیریم، یکی ارتکاز و یکی روابط اجتماعی؟

استاد: ایرادی ندارد. ان شاء الله باز هم جمع‌بندی کنیم و ببینیم اینطور هست یا نه.

علی ای حال این‌ها مطالب مهمی است که نباید مخلوط بشود. از درس حاج آقا یادم هست. حاج آقا یک کلمه گفتند، یکی از آقایان نزدیک من نشسته بود، گفت آقا دارند فتوایشان را می‌گویند. و حال آنکه هنوز خیلی مانده بود تا حاج آقا فتوا بگویند. یک دفعه می‌بینید چندین روز یک بحثی را تقریر می‌کنند، به‌طوری‌که آدم می‌گوید تمام شد. اما فردایش می‌آیند و شروع به در کردن می‌کنند. ظاهراً در بحث اصول بود؛ ایشان نشستند و فرمودند: آن آقا گفته بود «انا فی کل یوم رجل»! می‌خواستند در کنند! چند روز یک بحثی را تأیید کرده بودند و بعد می‌خواستند برگردند. فرمودند «انا فی کل یوم رجل». یعنی وقتی می‌خواهیم تقریر کنیم سنگ تمام بگذاریم، اما وقتی هم می‌خواهیم نقد کنیم در نقدش هم [سنگ تمام بگذاریم]. انصاف در بحث حرف اول را می‌زند. اما رحم کردن به یک نظریه علمی که مناسب نیست. اینجا که جای رحم نیست. لذا ترکیبی که آقا فرمودند نکته ی مهمی است. به گمانم بتوانیم قرن بیستویکم را قرن ترکیب بگذاریم. من برخورد کرده بودم و برایم جالب بود. مدام زحمتهای کسانی که چهل-پنجاه سال با هم دعوا کرده بودند را ترکیب می‌کردند؛ نسل بعدی به جای دعوا بین اینها ترکیب می‌کنند. یعنی جهات حسن هر کدام از اینها معلوم شده، شکافها و نقائص آن هم واضح شده، لذا جهات حسن هر دو را تلفیق می‌کنند. تلفیق در این زمان در رشته‌های مختلف خیلی مهم شده است.

شاگرد: چراهای ندارم که ترکیب کنم. مطالبی که در جلسات مختلف جدا جدا فرموده‌اید، یک جاهایی چراهای غیر از تلفیق ندارم. یک گزینه ثبوتی را می‌گیریم و جلو می‌رویم، ولی یک جایی به استه‌جان می‌رسیم. نه می‌توانیم تکوینی را بگیریم و نه این گزینه را. بلکه چراهای ندارم سراغ گزینه بعدی برویم. یک جاهایی به این صورت می‌شود.

استاد: خب صحبت سر این است که این را چطور حل می‌کنید؟ ترکیب و تلفیق بین حق و باطل؟!

شاگرد: هر کدام در رتبه خودشان حق هستند.

استاد: بله، ترکیب و تلفیق معنایش این نیست که یکی باطل و دیگری حق بود، اما چون ما نتوانستیم کاری کنیم ترکیب می‌کنیم. اصلاً منظور این نیست.

ارتکاز عقلائی در بحث ترتب

(39:48)

شاگرد: رویه عقلائی و ارتکاز عقلائی با مجموعه ادله ای که در طول سه-چهار سال فرمودید، ان‌چه را به گزینه‌های طولی می‌افتید.

استاد: بله، ارتکاز بشر این امور طولی را انجام می‌دهد. اصل نظریه ترتب در اصول نبود. ظاهراً محقق ثانی یک چیزی فرموده بودند. بعد دیگر نبود تا زمان آسید محمد فشارکی. اصل نظریه ترتب از مرحوم آسید محمد است. حاج آقا از مرحوم آشیخ عبدالکریم نقل می‌کردند و می‌گفتند در درس آسید محمد فشارکی، آشیخ عبدالله مازندرانی بودند. آشیخ عبدالله مازندرانی از بزرگان علم و امور اجتماعی بودند. در مشروطه خیلی معروف هستند. اگر نگاه کنید از شیوخ ثلاثه مشروطه هستند. ظاهراً گفته بودند آشیخ عبدالکریم گفته بودند آشیخ عبدالله مازندرانی در درس آسیدمحمد کنار من نشسته بودند. سید فرمودند ما برای اثبات ترتب نیازمند به شش مقدمه هستیم. سید هم ظاهراً بعضی از چیزها را یادداشت می‌کردند و سر درس می‌آوردند. آسید محمد درس خوبی داشتند. گفته بودند به چند مقدمه نیاز است. ظاهراً به این مقدمه رسیده بودند که «انّ‌الامشروط بعد تحقق شرطه یصیر مطلق». تا ایشان این را تقریر می‌کنند، آشیخ عبدالکریم فرمودند آشیخ عبدالله کنار من نشسته بود، گفتند تمام شد، ترتب ثابت شد! حاج شیخ عبدالکریم می‌گفتند این فاتنت آشیخ عبدالله را می‌راساند. یعنی می‌فهمید که بقیه آن‌ها روغن داغ بحث است. آن چه که اصل کاری بود و آسید محمد گفتند همین است. گفته بودند تمام شد، ترتب ثابت شد.

این را هم گفته بودم، ولی یادآوری آن بد نیست. کلام علماء خودش برکت هایی دارد. مرحوم آسید علی نجف آبادی در اصفهان، از بزرگان علماء اصفهان بودند. استاد اسفار مرحوم باقوی اصفهانی بودند. آقای کازرونی از مرحوم آسید علی نجف آبادی چه چیزهایی را نقل می‌کردند. ایشان به نجف آمده بودند. حاج آقا می‌فرمودند استاد ما -منظورشان ظاهراً مرحوم کمپانی بود- می‌گفتند: آسید علی به نجف آمد، به بیوت اساطین می‌رفتند. به خانه ما هم آمدند. من از قبل شنیده بودم که آسید علی اعتقادی به علمیت علماء نجف ندارند. وقتی وارد شدند و در خانه ما نشستند، من خودم را جمع کردم. یعنی خب وقتی کسی نظر به شما دارد، آدم شل حرف نمی‌زند. کلماتش را حساب شده می‌گوید. گفتند خودم را جمع کردم، آسید علی نشستند و بعد گفتند آقا من نوشته شما را در ترتب دیدم، از خود موسس ترتب بیشتر استفاده کردم. حاج آقا می‌فرمودند استاد ما گفت من یک مقداری راحت نشستم!

حال این‌ها طرد للباب بود. حاج آقا می‌فرمودند آن آقا برای ترتب می‌گفت: معقولیت ترتب، خصوصیاتش، طولیتش شواهد عرفی می‌خواهد که ببینیم همین ترتب را خود ذهن عرف عام هم اعمال می‌کند. چیزی نیست که در کلاس بگویند. این را که می‌خواست بگوید -نفرمودند چه کسی می‌گفته، می‌فرمودند آن آقا- می‌فرمودند ترتب که چیزی نیست، می‌گوید شب است، تاریک است، خطر است، فلان جا نرو. اگر رفتی حداقل با عصا برو. این خودش یک ترتب است. می‌گویند نرو،

تمام شد. ولی اگر رفتی و لج کردی و حرف من را گوش ندادی، حداقل با عصا برو. می‌گویی‌د: تناقض می‌گویی؟! شما نظرت را گفتی که برو، به «اگر» چه کار داری؟! «اگر» ندارد، شما گفتی برو! من، واقعاً «اگر» دارد. این‌ها چیزهایی است که عرف می‌فهمد. می‌خواهد بگوید برو، من نظرم را گفتم که برو، اما اگر رفتی با عصا برو. حاج آقا این را می‌گفتند. خوب است ببینیم کدام یک از علماء بوده است. می‌گفتند از مشایخ بوده‌اند. می گفته ترتب این است و مثال می زده است. ظاهراً مرحوم شیخ انصاری فرمودند غیرمعقول است. صاحب کفایه هم همینطور بودند. صاحب کفایه هم گفته بودند معقول نیست. آسید محمد دیگر نه. الآن کسی هست که ترتب را معقول دانند؟!

ببینید بحث‌ها به این صورت است. یعنی وقتی حرف آسید محمد آمد، فحول فکر و نوابغ فکر می گفتند غیر معقول است. اما وقتی کمکم زمینه‌های بحث باز شد، طور دیگری می‌شود. مثل استعمال لفظ در اکثر از یک معنا است. الآن زمان ما کسی هست که بگوید محال است؟! و حال اینکه کسی نیست. اما مرحوم آشیخ محمد حسین، صاحب تفسیر مجد البیان، خدا می‌داند چه عقالنیت و عُلَوّی داشتند، پدر همان کسی هستند که کل این نظر را برگرداندند. مرحوم صاحب وقایه، ابوالمجد، آشیخ محمدرضا. خودِ پدر در تفسیرشان می‌گویند «انّما علیه محقق الاصولیین» استحاله استعمال لفظ در اکثر از یک معنا است. زمان ایشان این جور حاکم بوده است. صاحب کفایه هم می‌گویند محال است.

شاگرد: ابوالمجد؟

استاد: شما گفته بودید آقا مجد، پسرشان را دیده بودید. ایشان ابوالمجد هستند؛ ابن آشیخ محمد حسین، ابن آشیخ محمد باقر مسجد شاهی، ابن آشیخ محمد تقی صاحب هدایة المسترشدین. حاج آقا می‌فرمودند به شیخ اعظم انصاری گفتند آقا چرا رسائل را از اینجا شروع کردید؟ خب بقیه اصول چه می‌شود؟ فرمودند شیخ فرموده هدایه که هست! این کلام مهمی است. یعنی شیخ نوشته شدن هدایه آشیخ محمد تقی را کافی می‌دانستند. آن جا را نیاز می‌دیدند که بیشتر بسط بدهند.

من این مطالب را گفتم؛ پیشنهادم این بود که پنج-شش نظر این اعزه موجود است. هر چه توان من باشد آن‌ها را می‌خوانیم و استفاده می‌کنیم، هر کجایش هم سؤالی بود را عرض می‌کنم. ولی اگر مانعی ندارد، فردا ای یک جلسه، بحث خسوف و کسوف را تمام کنیم. بعد سر فرمایش پنج-شش نفر برویم. ذیل جلسات دویست و هفتاد و نه، دویست هفتاد و شش، دویست و هشتاد و دو گذاشته شده بود.

والحمد لله رب العالمین